



زمین می‌آیند تا بالهایشان را فرش پای ملکوتیان کنند. آمدند تا تو را بخرند. آیند تا تو را نزد آن معبودی ببرند که خریدار هر یوسف بد سرشت است.

لیالی قدر در انتظارند تا فانوس عشق و عاشقی را بنوازند. معشوقه دل عطر شفا و رحمت را می‌گستراند، دلبری می‌کند تا تو را که عاشقی و مجنون، ناز او را بخری.

آمده‌ام به کوی تو گر تو کنی نگاه من
ناز خج ز روی تو گر تو دهی شقای من
و آنجاست که این عبد سراپا تقصیر روی به سوی
حقیقت عالم می‌کند و منشور آینده‌ای مبهم را از دست
مولامان حجة بن الحسن (عج) بر می‌گیرد.

خدا یا چه می‌شود ما را این شب، پر از رحمت و برکت، اما
رسم مجنون شدن را نمی‌دانیم، نمی‌دانیم که اگر لیلای
عالم کاسه‌گذاری تو را می‌شکنند. تو را دوست دارد و در
انتظار یک نگاه پر از نیاز توست. شب قدر آمده است تا
تویی که خسته عالم دنیایی، خسته بندگی تن شده‌ای.
چنگ در ریسمان معنویت زنی و قرآن را که سرچشمه
معنویات عالم است با زبان اشک بیارازی با زبانی که
تحفه قدح بار است، با زبانی که کیمیای جلای دل
است. آن محبویه‌ای که شنزار گونه‌های عاشقان را
آبیاری می‌کند تا نهال خوف و رجا در آن پرویاند.

شبنمی که اگر لیلای مجنون، گوشه چشمی (نیم
نگاهی) بر آن کند همه گناهانت اگر به عدد ستارگان
آسمان باشد آمرزیده می‌شود. آری باید این اشک‌ها را
تحفه قدم او کرد.

لطیفاً! حال که در رحمت را به روی ضعیفان و
ثروتمندان معنویت گشوده‌ای و حال که من ناچیز قلب
رمضان را که با شستن خون در رگها جاری می‌کند در
آغوش خود می‌فشارم. چگونه می‌شود این عاشقی که در
دام بلای دوست گرفتار است به خود واگذاری؟
چگونه می‌شود آن حال و هوای شبهای قدر را از من
بستانی تا در این بحر فانی دست و پا زنم...

چگونه؟!

ای محبوب من! با همه نیاز، به درگاه تو آمده‌ام تا قلم
غفور بر در دریا گناهانم بکشی که به با دیدگانی پاک
به زیارت آقا حجة بن الحسن (عج) برسم.
ای محرم راز! با دل پر سوز و گداز، آمده‌ام تا به شب قدر
حلقه گمشده انسانیت را بیابم که مگر سالک راه تو
شوم. ای خدای بی نیاز! با عطش و عشق و نیاز آمده‌ام
تا به حق بهترین بندگان، به حق سید رسولات و به
حق ناله‌های عصمت عالم ما را هم رنگی الهی بزنی تا
خدایی خدایی شویم.

آمین یا رب العالمین

بر خانه دل می‌گذارد. می‌آید تا این منزل بود را به دسته
گل‌های از ذکر و معنویت بیارایی. هر چه گام به جلو
برمی‌داریم احساس سبکی در ما ایجاد می‌شود.

و دیگر هنگامه جلای دل است. دلی که رجب را وقف
پیرایش آن در شعبان را وقف آرایش کرده‌ایم. مهربانا
شکرت که این گونه مرا، اعضاء و جوارحم را، زبانم،
چشمم را، گوشم را و همه وجودم را میهمان این خوان با
کرامت کرده‌ای، میهمانی که حتی چشم بر هم نهادن
آن نیز عبادت است.

آرام آرام دلنشین و سبکیال پاسی را بر بال ملائک
می‌گذاریم و دستان رمضان را در آغوش می‌گیریم پای
بر شمارش معکوس دل می‌گذاریم و به سوی عشق و
مستی در دست.

به میانه ماه خدا نزدیک شده‌ایم. نوای رحمت ایزدی به
گوش می‌رسد. در قلب زمان اعظم ملائکه آسمان بر

وقتی روز شمار بندگی را ورق می‌زنی الطاف رحمت
ایزدی را در لایه لای روزها می‌بینی بعضی از ماه‌ها شور
و حال دیگری دارند. اصلاً رنگ و بوی خدا در آنها
نمایان تر است.

رجب، ماه خدا، ماه خالی شدن از غیر خدا، ماهی که
ملائکه در زمین به دنبال جمع کردن استغفار مثل من و
تو هستند. باید تخلیه شد باید دید روزها را چگونه
گذرانده‌ایم. تپش قلبهایمان با کدام طنین موزون
می‌نواخت.

آیا با نوای استغفار (استغفرالله و اسئله التوبه) در این
میکده دل را گشوده‌ای؟! و آیا...

گام‌ها را فراتر می‌نهیم تا به کعبه مقصود رسیم. شعبان
از راه می‌رسد. آن هنگام که ظرف بندگی تو از تب هوای
نفس اماره خالی شد شعبان با طلوعی سرشار از لبریز از
شکوفه‌های محمدی و عطر ال اله از راه می‌رسد و قدم



شبهای قدر

فاطمه نقره